

عبدالله نوری: آنچه در دادگاه گفتم بخش کوچکی از مطالبات برحق مردم است.



عبدالله نوری پاسخ حکم خود را که توسط دادگاه ویژه روحانیت صادر شده است، از محل زندان اوین تحریر کرد. حجت الاسلام والمسلمین عبدالله نوری در این نامه با تشکر و تقدیر از الطاف مردم درخصوص دادگاه ویژه روحانیت گفت: این دادگاه نه تنها در قانون اساسی پیش بینی نشده است بلکه با توجه به اصول متعدد آن دادگاهی غیرقانونی است.

متن کامل پاسخ عبدالله نوری به حکم دادگاه ویژه روحانیت به شرح زیر است:

بسم الله الرحمن الرحيم
و به نستعين انه خير ناصر و معين
و افوض امرى الى الله ان الله بصير بالعباد
ولا تحسبن الله غافلا عما يعمل الظالمون انما يوخرهم ليوم تشخص فيه الابصار
(ابراهيم آيه ۴۲)

«هرگز خدا را بی‌خبر از آنچه ستمکاران می‌کنند مپندار. همانا آنان را تا روزی که دیدگان در آن خیره شوند مهلت دهد.»

بیان خود را قاصرتر از آن می‌دانم که از الطاف کریمانه ملت شریف و آگاه ایران که تاکنون نسبت به کوچکترین خدمتگزار خویش ابراز داشته‌اند سپاس گویم. همان‌گونه که مستحضربید تشکیلاتی شبه قضایی و غیرقانونی موسوم به دادگاه ویژه روحانیت در تاریخ ۶ آذر ۷۸ طی حکمی با اتهاماتی بی‌اساس پروانه روزنامه خرداد را لغو و اینجانب را به مدت پنج سال از فعالیت‌های مطبوعاتی محروم و به تحمل پنج سال حبس و پرداخت جزای نقدی محکوم کرد و بدون رعایت ضوابط قانونی بلافاصله حکم را به مرحله اجرا گذاشت. اینجانب با مطالعه جمیع جوانب تقاضای تجدیدنظر از چنین تشکیلاتی را روا ندانستم و بر آن شدم که ضمن درخواست نقض حکم از دادستان کل کشور علت عدم تقاضای تجدیدنظر را به اطلاع ملت آگاه ایران برسانم و داوری را به افکار عمومی و احکام‌الحکامین واگذارم و «نعم الحكم الله».

اینجانب تأکید مجدد بر لایحه دفاعیه خود را به عنوان پاسخ به حکم سیاسی دادگاه ویژه کافی پنداشته و از تکرار پرهیز می‌کنم. تنها نکاتی را به مناسبت بحث‌های اخیر متذکر می‌گردم.

بخش اول: ایرادات شکلی

۱- مقام رهبری در پاسخ به پرسش‌های متعدد دانشجویان دانشگاه صنعتی شریف در تاریخ یکم آذر ۷۸ دادگاه ویژه روحانیت را قانونی دانستند. واضح است که قانون در عرف حقوقی تعریفی مشخص دارد که از سوی مراجعی معین با تشریفات خاص صادر می‌شود. قانون اساسی از سوی مجلس خبرگان قانون اساسی و قوانین عادی از سوی مجلس

شورای اسلامی وضع می‌شوند و غیر از این دو نهاد برای هیچ‌کس حق وضع قانون پیش بینی نشده است. مجلس شورای اسلامی نیز تنها در چارچوب ضوابط قانون اساسی حق وضع قانون را دارد.

دادگاه ویژه روحانیت نه تنها در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران پیش بینی نشده است بلکه با توجه به اصول متعدد آن غیرقانونی است و اراده هیچ مقامی نمی‌تواند آن را قانونی سازد. تمسک به واژه «ولایت مطلقه فقیه» که در اصل ۵۷ قانون اساسی به کار رفته نیز در این راه کارساز نیست.

برابر ذیل اصل ۵۷ ولایت مطلقه برطبق اصول قانون اساسی اعمال می‌گردد و اصل ۱۱۰ قانون اساسی و برخی اصول دیگر محدوده وظایف و اختیارات مقام رهبری را احصاء کرده است. واضح است که رهبر قانوناً «فارغ از وظایف و اختیارات مصرح در قانون اساسی و وظیفه و اختیاری در حوزه عمومی و سیاسی ندارد و اگر جز این باشد قانون اساسی لغو بوده و نظام جمهوری اسلامی مورد نظر حضرت امام و خواست مردم در سال ۵۷ را به ساختاری سلطنتی بازخواهد گرداند. بنابراین اراده رهبری تنها از مجاری قانونی نافذ و مطاع است. این تفسیر (یعنی نفی اختیارات فرا قانونی رهبری) از سوی خود مقام رهبری در پاسخ کتبی به سوال دانشجویان دانشگاه تربیت مدرس مورد تأیید قرار گرفته است (روزنامه ایران ۲۸/۹/۸).

«ولایت مطلقه فقیه به معنی اختیارات بی‌حد و مرز نیست. ولی فقیه مانند همه آحاد مردم محکوم قوانین کشور است و نمی‌تواند در منطقه ممنوعه قوانین عمل و اقدام کند. ولایت مطلقه در قانون اساسی دارای مفهومی ممتاز و برجسته است که مجملی از آن عبارت است از این که: در خلأهای قانونی یا در مواردی که مدیران برجسته نظام مصداقی از یک قانون را برخلاف مصلحت بزرگی تشخیص دهند ولی فقیه با رعایت همه جوانب و با در نظر گرفتن مصلحت مهم می‌تواند یا موظف است به آنان اجازه دهد که بر طبق مصلحت اهم عمل کنند. توسل به این استثناء خود یک قانون است که هم در فقه و هم در قانون اساسی به آن پرداخته شده و مجموعه قوانین کشور با آن کامل شده است.»

تفسیر فوق تفسیری سازگار با قانون اساسی و مبانی حقوقی است و می‌توان آن را در نکات ذیل تلخیص کرد:

یک: ولایت مطلقه فقیه به معنی اختیارات بی‌حد و مرز نیست (همان‌گونه که اصول ۵۷ و ۱۱۰ قانون اساسی بر آن تأکید دارد).

دو: ولی فقیه محکوم قوانین کشور است (این نکته برخاسته از ذیل اصل ۱۰۷ و نیز اصل ۱۹ قانون اساسی بوده) و لازمه آن بطلان دیدگاهی است که ولایت مطلقه فقیه را مقامی فوق قانون می‌داند و یا مشروعیت تمام نهادهای نظام را منبعث از ولایت فقیه می‌پندارد.

سه: در خلأهای قانونی یا در مواردی که مدیران برجسته نظام مصداقی از یک قانون را برخلاف مصلحت بزرگی تشخیص دهند ولی فقیه با رعایت همه جوانب و با در نظر گرفتن مصلحت اهم می‌تواند یا موظف است به آنان اجازه دهد که بر طبق مصلحت اهم عمل کنند (همان‌گونه که در بند ۸ اصل ۱۱۰ قانون اساسی تصریح شده است).

چهار: ولی فقیه نمی‌تواند در منطقه ممنوعه قوانین عمل و اقدام کند. این نکته نیز از بدیهیات حقوقی هر نظام قانونی است و واضح است که هیچ مقامی از جمله رهبر نمی‌تواند در منطقه ممنوعه قوانین عمل و اقدام کند لذا اموری از حوزه عمومی و سیاسی که در اصل ۱۱۰ قانون اساسی پیش بینی نشده است منطقه ممنوعه بوده رهبر نمی‌تواند خارج از این محدوده عمل و اقدام نماید. به بیان ساده‌تر اراده رهبر تنها در مجاری مجاز قانونی متبع مطاع و نافذ است و هرگونه دخالت وی خارج از مجاری یاد شده تخلف از قانون اساسی بوده می‌باید از سوی مجلس خبرگان رهبری

مورد سوال قرار گیرد.

فعالیت دادگاه ویژه روحانیت و نصب و عزل دادستان و حاکم شرع آن مصداق بارز عمل و اقدام در منطقه ممنوعه قوانین است و بنا بر تفسیر صائب فوق‌الذکر و وفق نظر صریح مقام رهبری از اختیارات ایشان به‌شمار نمی‌آید. چرا که مطابق اصل ۶۱ قانون اساسی اعمال قوه قضاییه به وسیله دادگاه‌های دادگستری است و برابر اصل ۱۵۷ قانون اساسی انجام مسوولیت‌های قوه قضاییه در کلیه امور قضایی و اداری و اجرایی به‌عهده عالی‌ترین مقام قوه قضاییه است و اصل ۱۵۹ نیز مرجع رسمی تظلمات و شکایات را دادگستری معرفی کرده است.

بنابراین دادگاه ویژه روحانیت به‌عنوان نهادی مستقل از قوه قضاییه و دادگستری و خارج از قوانین جاری کشور مناقض و منافی اصول متعدد قانون اساسی است و تنها راه قانونی کردن آن بازنگری قانون اساسی بر طبق اصل ۱۷۲ قانون اساسی می‌باشد.

۲- مجلس شورای اسلامی در جلسه مورخ ۱۳۷۸/۹/۲۱ در آخرین ماده آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب مقرر داشت که دادسرا و دادگاه ویژه روحانیت بر اساس اصول ۵ و ۵۷ قانون اساسی تا زمانی که مقام رهبری ادامه کار آن را مصلحت بدانند به‌جرائم اشخاص روحانی رسیدگی خواهند کرد. در این زمینه می‌توان گفت:

اولاً" این ماده قانونی هنوز به تأیید شورای نگهبان نرسیده و بر فرض تأیید و چنانچه مستند قانونی بودن دادگاه ویژه روحانیت این ماده باشد عطف به‌ماسبق نمی‌شود و اقدامات گذشته این دادگاه را قانونی نمی‌سازد.

ثانیاً" تمسک به اصول ۵ و ۵۷ قانون اساسی جهت قانونی کردن دادگاه ویژه روحانیت صحیح نیست زیرا چنان که گذشت اراده رهبر تنها از مجاری قانونی نافذ است و دادگاه ویژه روحانیت ناقض و نافی اصول متعدد قانون اساسی است. لذا تصویب چنین ماده‌ای از سوی شورای نگهبان مستبعد و تخلف از قانون اساسی بوده و مخالف صریح نظر پیش‌گفته مقام رهبری است که رهبر را محکوم قوانین دانسته‌اند.

ثالثاً" در مورد موجودیت دادگاه ویژه روحانیت آقایان چندان تهی از استدلال‌اند که برای رفع مشکلات خودساخته به تناقض و دور گرفتار شده‌اند. زیرا اگر مبنای مشروعیت دادگاه ویژه قانون است مسلماً" این سازمان غیرقانونی است و برای رفع این نقیصه تمام شرایط قانون‌گذاری قضایی باید رعایت شود. اما اگر به‌ادعای ایشان ناشی از ولایت مطلقه است پس دیگر چه نیازی به‌مصوبه مجلس است، در واقع اگر ولایت مطلقه به‌تعبیر آقایان فراتر از قانون است و می‌تواند بدون رعایت قانون را "تشکیلات قضایی بسازد به طریق اولی باید بتواند این تشکیلات قضایی را تا هر زمان که خواست پایدار گذارد یا تعطیل کند. پس دیگر چه لزومی برای تصویب این نکته در مجلس است که رهبری اجازه دارد تا هر زمان که مصلحت دید دادگاه ویژه را نگه دارد. طرفداران تشکیلات ویژه بر اثر ضعف استدلال و احتجاج چاره‌ای جز رفتن به‌بیراهه تناقض ندارند. بهتر است به‌جای تشبث به وسایلی که نه مبنای فقهی دارند و نه اساس حقوقی و قانونی صادقانه با مردم سخن بگویند. حقیقت امر این است که یا باید به‌صراحت گفته شود دادگاه ویژه غیرقانونی بوده مجوزی برای فعالیت ندارد و یا جانبداران فعالیت دادگاه ویژه روحانیت باید به‌وضوح در پیشگاه ملت شریف ایران اعلام دارند که از نظر آنان مقام رهبری فوق قانون و فراتر از نظام حکومتی منبعث از قانون است. به عبارت دیگر از آنجا که قانون زاییده رأی و اراده ملت است رهبری مافوق اراده ملت است و در نتیجه رهبری می‌تواند هر زمان که بخواهد خلاف نظام حکومت قانونی و رأی و اراده ملت عمل کند و اراده و خواست ملت را زیر پا گذارد.

۳- تجدیدنظر فرع بر اعتبار اصل تشکیلات قضایی است تشکیلات دادگاه ویژه به لحاظ قانونی هیچ‌گونه ماهیت قضایی ندارد و براساس تبعیض و تزییع حقوق متهم شکل گرفته است. حال اینکه در امر قضا اصلی‌ترین عنصر عدالت و داوری به حق است.

۴- در مورد تشکیلاتی که بنای کار خودش را بر تأیید موضع دادستان و عدم توجه به استدلال‌ها و سخنان طرف مقابل قرار داده و بر بافته‌های ابواب جمعی خود و براساس نظر هیأت منصفه فرمایشی حکم صادر می‌نماید به گمان اینجانب تجدیدنظر خواستن از آن نوعی تأیید کردن اصل این روش و شکل کار است. بنابراین مرا از تحمل ۵ سال زندان (به شرط حیات) باکی نیست و هرگز چنین شیوه‌های غیرقانونی را با تقاضای تجدیدنظر تأیید نخواهم کرد.

حضور اینجانب در جلسات متعدد دادسرا و دادگاه ویژه روحانیت نیز (همانند زندانی‌شدنم) تنها اجبار حکومتی بوده و معنای تأیید ضمنی این تشکیلات نمی‌باشد. بدیهی است که تقاضای تجدیدنظر از این تشکیلات غیرقانونی که می‌تواند به نوعی تأیید ضمنی آن تلقی شود با توجه به این که از اختیارات متهم بوده و الزامی در آن نیست از نظر اینجانب مردود است.

۵- رسیدگی به جرائم مطبوعاتی به حکم اصل ۱۶۸ قانون اساسی در صلاحیت دادگاه‌های دادگستری است. حال آنکه دادگاه ویژه روحانیت به تصریح ماده ۴۵ آیین‌نامه خود سازمانی مستقل محسوب می‌گردد و در شمار دادگاه‌های دادگستری نیست و هیأت منصفه رسیدگی به جرائم مطبوعاتی الزاماً می‌باید به موجب مواد ۳۱ به بعد لایحه قانونی مطبوعات مصوب ۱۳۵۸ انتخاب شود. بنابراین افرادی که به نام هیأت منصفه در محاکمه اینجانب شرکت کردند هیأت منصفه نبوده و فاقد وجاهت قانونی در این خصوص هستند و با توجه به اینکه در جرائم مطبوعاتی به موجب قانون حکم دادگاه براساس رأی هیأت منصفه صادر می‌شود دادگاه فاقد هیأت منصفه قانونی رسمی بوده حکم غیرقانونی آن نافذ نیست و صلاحیت تجدیدنظر را به این دلیل نیز فاقد است.

۶- به موجب ماده ۳۸ لایحه قانونی مطبوعات هیأت منصفه قانونی بلافاصله پس از اعلام ختم دادرسی < و نه > پس از ختم جلسه باید به شور و اخذ تصمیم پردازد. با این حال افراد موسوم به هیأت منصفه پس از ختم جلسه و در حالی که هنوز دفاع به اتمام نرسیده بود مبادرت به تشکیل جلسه شور و اخذ تصمیم نمودند. به بیان دیگر برخلاف صریح قانون تصمیم‌گیری هیأت منصفه پیش از ختم محاکمه انجام شده است و براین اساس نیز تصمیم هیأت منصفه قبل از اتمام محاکمه و پیش از فرارسیدن وقت قانونی و همچنین حکم صادره براساس تصمیم باطل هیأت منصفه محکوم به بطلان و نقض است مگر اینکه برای هیأت منصفه غیرقانونی ختم دادرسی ملاک نباشد و چون خود منبعث از قانون نیستند رعایت قانون را برای خود الزامی ندانند.

با توجه به نکات فوق‌الذکر و مشروح مباحث دفاعیات اینجانب تشکیلات موسوم به دادگاه ویژه روحانیت را صالح برای هیچ امر قضایی از جمله رسیدگی به تقاضای تجدیدنظر نمی‌دانم. بدیهی است این حق را برای خود محفوظ می‌دانم که براساس ماده ۲۶۸ و بندهای ۶ و ۷ ماده ۲۷۲ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب مهرماه ۱۳۷۸ جهت نقض حکم و اعاده دادرسی در دادگاه صالح به دادستانی کل کشور و دیوان عالی کشور مراجعه نمایم.

بخش دوم: ایرادات ماهوی

متأسفانه ناچار از اذعان به این حقیقت تلخ هستم که اوراقی که به نام حکم سنگین‌ترین مجازات‌ها را علیه اینجانب روا داشته است سندی تاریخی است بر اثبات این گفتار که روند محاکمه اینجانب نه از نوع قضاوت اسلامی و مبتنی بر

رعایت قانون و عدل و انصاف بلکه از جنس دادگاه‌های تفتیش عقایدی بود که در آنها اشخاص را به جرم داشتن عقیده به داغ و درفش محکوم می‌کردند. اعتقاد راسخ گردانندگان دادگاه ویژه روحانیت به مبانی و اصول تفتیش عقاید آنان را از توجه و دقت به اصول حقوقی و قوانین و مقررات و شنیدن سخن خیرخواهانه چنان بازداشته است که گویی از ابتدا نیز هم نیازی به محاکمه نبوده و قاضی نیز در حکم خود ملزم به هیچ استدلال و مبنایی نیست.

به موجب اصل ۱۶۶ قانون اساسی احکام دادگاه‌ها باید مستدل و مستند به مواد قانون اصولی باشد که براساس آن حکم صادر شده است. بنابراین قاضی می‌بایست در مورد هر اتهام به طور مستدل مشخص می‌نمود که چگونه مطالب مندرج در روزنامه خرداد مشمول عناوین مجرمانه بوده و مستحق مجازات است. در بسیاری از موارد او لاجرم اثبات نگردیده بلکه به استناد نظر شاکی (خصوصی عمومی) جرم محرز تلقی شده است مثل شکایت دفتر حقوقی حفاظت اطلاعات نیروی انتظامی که معلوم نیست کذب بودن خبر خرداد از چه طریقی جز شکایت شاکی ثابت شده است. جالب است که حتی پس از اینکه در دادگاه برخلاف نص صریح قانون به خبرنگار جهان اسلام اجازه سخن گفتن داده نشد طی نامه‌ای مجدداً "مضروب شدن خود توسط حفاظت اطلاعات نیروی انتظامی را برای دادگاه و هیأت منصفه فرمایشی آن نوشت لکن علی‌الظاهر قرار بر این بوده که آقایان به اتفاق آرای ایشان را دروغگو بشناسند تا شکایت شاکی وارد تشخیص داده شود.

غفلت حکم صادره از استدلال و اکتفا به کلی‌گویی‌های آمرانه و خودمعیار بینی به قدری است که آن را به متن کیفرخواست شبیه کرده بلکه صدور مجدد کیفرخواست نه صدور حکم و اگر بخوایم تعداد و کیفیت خطاهای حقوقی این حکم را برشمارم ناچار خواهم بود که متن دفاعیات خود را به علاوه ایرادات و اشکالات حکم در اینجا ارائه نمایم. اگر آقای قاضی در تکرار متن کیفرخواست و اجرای اراده تنظیم‌کنندگان کیفرخواست مانعی نداشته اینجانب تکرار دفاعیات خود را ضروری نمی‌دانم و تمامی متن دفاعیات را در این قسمت نیز معتبر شناخته و صرفاً مواردی را به اختصار ابراز می‌دارم:

حکم صادره تعدادی از مطالب خرداد را به عنوان توهین به مقدسات اسلام و توهین به حضرت امام خمینی محسوب کرده و به همین دلیل اینجانب را محکوم به سه سال و دو سال حبس (جمعاً ۵ سال) و ۵ سال محرومیت مطبوعاتی و روزنامه خرداد را محکوم به لغو امتیاز نموده است.

گردانندگان دادگاه ویژه روحانیت با مجموعه اقدامات و اعمالی که تاکنون در برخورد با صاحبان اندیشه و عالمان و دانشمندان و آزاداندیشان مسلمان داشته مشخص نموده‌اند که آن چه در نزد ایشان کمترین قدر و منزلتی ندارد همانا تفکر آزاد است. آیا از عملکرد آقایان این گونه برداشت نمی‌شود که هر کس مطیع و فرمانبردار خواسته‌های سیاسی غیرمشروع و غیرقانونی آنان باشد بی‌گناه است و هر کس که به حکم اراده الهی و حقوق قانونی طبیعی و انسانی خویش در جست و جوی حقیقت و در طلب گوهر ناب اسلام و اندیشه‌ورزی باشد و کوردلی را مطرود شمارد مجرم و سزاوار کیفر است، که چنانچه فردی و یا نشریه‌ای به طرح مباحث دینی پرداخته و به طرح برداشتی خلاف برداشت‌های آقایان بپردازد باید از عرصه حیات اجتماعی و سیاسی و فرهنگی حذف شود.

به زعم اینجانب متن کیفرخواست و متن حکم علیه آزادی بیان و اندیشه صادر شده است زیرا مراد از آزادی بیان آزادی بیان موافق حاکمان و قدرتمندان نیست بلکه منظور از آن طرح دیدگاه‌های موافق و مخالف (حتی اگر ناصواب باشد) در موضوعات گوناگون فکری و سیاسی است به خصوص اگر این موضوعات مرتبط با سرنوشت جامعه باشد اما متن کیفرخواست و حکم صادره آرا و دیدگاه‌های مخالف را جرم پنداشته است بنابراین هیچ کس حق ندارد سخنی جز در موافقت بگوید و اگر کلامی مخالف بر زبان یا قلم راند باید مجازات شود.

شگفت آور این که برخی مباحث عقلی دینی سیاسی و اجتماعی را که در روزنامه مطرح شده است به عنوان توهین محسوب داشته‌اند و حال آنکه با کمترین توجهی به معنای عرفی و اصطلاحی واژه توهین (که در دفاعیات بدوی توضیح داده‌ام) مشخص است که هیچ یک از مطالب مورد استناد در روزنامه مشمول عنوان توهین نمی‌شوند.

در حکم دادگاه جملاتی آمده است که در تاریخ قضایی جهان و حتی ایران بی‌سابقه است و نمونه‌هایش را فقط در دادگاه‌های تفتیش عقاید قرون وسطی می‌توان دید. نمونه‌ای از عبارات که نشان می‌دهد حکم صادره بیشتر یک بیانیه یا مقاله سیاسی و خصمانه یک گروه علیه حریف است چنین است:

>استکبار جهانی دریافته بود که علت پیروزی بزرگ ملت مسلمان ایران پابندی این مردم به اسلام و پیروی از رهبری نظام و ولایت فقیه است و از هیچ یک از برنامه‌های نظامی و توطئه‌های منافقین و گروهکها و حصر اقتصادی خود علیه انقلاب اسلامی نتیجه‌ای نگرفته بود با برنامه جدیدی برای نابودی انقلاب به میدان آمد که مهمترین بخش این توطئه جدید تهاجم یا شیخون فرهنگی یا به عبارت دیگر تضعیف باورهای دینی و اعتقادی مردم و بر فساد و تباهی کشاندن اعتقاد و اخلاق جامعه به خصوص نسل جوان می‌باشد. در این رهگذر اضافه بر تبلیغات وسیع و متنوع از طریق وسائل ارتباط جمعی خارجی با جذب و بکارگیری عوامل منزوی و سرخورده و وابسته به رژیم منحوس پهلوی و یا عوامل خودباخته و به دور از فرهنگ اصیل اسلام ناب محمدی در برخی مطبوعات جدیدالولاده داخل کشور به گسترش دامنه این تهاجم فرهنگی پرداخت که روزنامه خرداد در همین جهت نقش قابل توجهی ایفا نمود< (صفحه ۴ حکم)

>دشمنان اسلام و انقلاب که خوب دریافته‌اند عامل پیروزی انقلاب اسلامی ایران اسلام رهبری و اتحاد است تلاش کرده و می‌کند که بر هر سه عامل مهم خلل وارد آورند و متأسفانه روزنامه خرداد به مدیر مسوولی آقای عبدالله نوری و همراه با صدای آمریکا و اسرائیل و گروهی از طرفداران آقای منتظری و جمعی از خودباختگان به غرب که کعبه آمال خود را در غرب جستجو می‌کنند پس از هدف قرار دادن اعتقادات و باورهای دینی مردم خط حضرت امام را نشانه گرفته...< (صفحه ۱۵)

>مدیرمسوول خرداد در مسیر اهداف تنظیم‌کنندگان مقالات فوق این دو مقاله را با فاصله کمتر از یک هفته در روزنامه خود درج نموده که مبین سوء نیت وی در اهانت به مقدسات و ترویج خلاف اسلام و سست کردن اعتقادات دینی مردم است< (صفحه ۹)

>آقای عبدالله نوری مطالب مخالف موازین اسلام و اهانت آمیز به دین مقدس اسلام را منتشر نموده که به چند مورد اشاره می‌شود:

- ۱- امر به معروف و نهی از منکر ... به‌طور جدی زیر سوال رفته انکار شده است
- ۲- حجاب ... از عداد واجبات خارج و در حوزه مباحث قرار گرفته
- ۳- اعتقاد به عزاداری سیدالشهداء... به استهزا گرفته شده است و ...<

در نزد من همواره هیچ چیز محترم‌تر از اسلام و شعایر و مناسک دینی و مذهبی نبوده است. سابقه و لاحقه اندیشه و رفتار من گواه صادق این مدعاست. اعتقاد من به امام خمینی(ره) نیز بر کسی پوشیده نیست. به یقین می‌گویم حتی آنان که این حکم را صادر کرده‌اند قلباً" اعتقادی به ادعای خویش ندارند و بر آنان روشن است که اینجانب هرگز کمترین توهینی به مقدسات یا حضرت امام نکرده و نخواهم کرد.

در اینجا به نکاتی اشاره می‌کنم تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل:

۱- به راستی آیا قاضی معتقد است که نوری (العیاذبالله) در صدد استهزاء عزاداری سیدالشهداء بوده است، آیا فردی که به خدمت بر عزاداران و سوگواران اباعبدالله افتخار می‌کند و اگر به‌عنوان عزادار حسین جان دهد او را کفایت می‌کند جزء استهزاء کنندگان عزای حسین قرار می‌گیرد. در کشوری که در ایام عاشورا اهل کتاب هم خود را عزادار حسین می‌دانند نوری به جرم استهزاء بر عزای حسین محاکمه می‌شود. در خانواده‌ای که شهید آن آخرین جمله وصیت نامه‌اش (که بر روی سنگ قبر وی نیز حک شده است) این است که >اللهم ارزقنی شفاعه الحسین يوم الورود< بازمانده‌اش (نوری) به جرم استهزاء عزای حسین به ۳ سال زندان محکوم می‌شود. راستی آیا اهانتی بالاتر از این می‌توان یافت که کلماتی مانند استهزاء بر عزای حسین مظلوم را ابداع کنند و تنها هدف آن خارج کردن رقیب از صحنه باشد. ما را چه شده است، اف بر قدرت چند روزه‌ای که انسان‌ها را به این مرحله از حق‌کشی وامی‌دارد که اگر فردی آنان را قبول نداشت باید او را به‌عنوان عنصر ضد اسلام امام و نظام و استهزاءکننده عزای اباعبدالله معرفی کرد.

آقای قاضی!

دشمنان حسین (ع) نیز او را به‌نام کسی که از سنت رسول خدا و مسیر انقلاب پیامبر عدول کرده است سرکوب کردند و این حربه دیگر زنگ زده است. اما مگر سالار شهیدان عالم در ظهر عاشورا و در مقابل کسانی که به‌نام دفاع از دین جدش با او سر ستیز داشتند به‌همه‌أ قدرتمندان تاریخ نفرمود: >ان لم یکن لکم دین وکنتم لاتخافون المعاد فکونوا احرارا فی دنیاکم< اگر دین ندارید و از قیامت نمی‌هراسید در دنیای خود آزاده و آزادمرد باشید، مگر حسین (ع) برای همه‌أ ستمگران تاریخ از لب‌های مبارکش این آیه را پیام نداد که >وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون.<

آری حسین سرور آزادگان جهان از همه‌أ عاشورائیان نیز خواست که هرگز زیر بار ذلت نروند و میان ذلت و تحمل رنج‌ها و سختی‌ها دومی را برگزینند.

۲- علی‌رغم دفاعیات روشن اینجانب مجدداً" در متن حکم ادعای تضعیف باورهای دینی توسط روزنامه‌أ خرداد عنوان شده است. در این مجال محدود قصد پاسخ مبسوط ندارم اما از آنجا که مفهوم این ادعا صحه گذاشتن بر روش‌هایی است که تاکنون از طرف دستگاه‌های رسمی در ترویج دین اعمال شده‌اند متذکر می‌شوم:

دیندار کردن جامعه و گسترش و تعمیق معرفت و ایمان دینی ضوابط و شیوه‌ها و برنامه‌ریزی‌ها و ارزیابی‌های دائم

خاص خود را می‌طلبند. اجازه دهید این سوال تلخ را مطرح کنم که آیا شیوه‌های رسمی رایج تاکنون موفق بوده یا نتیجه‌أ معکوس بخشیده است، آیا تهاجم و شیخون فرهنگی دشمن در دوری جوانان از دین و ایمان دینی موثرتر بوده یا شیوه‌های ناسنجیده و تحمیلی رسمی حاکمیت. پیشنهاد می‌کنم روند اقبال و ادبار نسبت به یکی از شعائر دینی از قبیل حجاب در جوامع متفاوت مورد سنجش علمی قرار گیرد تا روشن گردد در کدام جامعه روند اقبال به حجاب بیشتر و پای‌بندی بانوان به این حکم شرعی عمیق‌تر است. حجاب از مسلمات فقهی و قرآنی ماست و در لزوم رعایت ضوابط شرعی در پوشش زنان و مردان دین‌باور تردیدی نیست. مسلمانان حق دارند آن‌گونه که شارع مقدس فرموده است پوشش خود را تنظیم کنند و احدی مجاز نیست مانع این حق شرعی متدینان شود. اما واقعیت این است که این حکم شرعی از سوی برخی افراد جامعه (از جمله برخی مسلمانان) رعایت نمی‌شود و کوشش حاکمیت برای اجبار به رعایت حجاب از سوی افراد نیز قرین با توفیق نبوده است.

در زمان حضرت امام از سوی برخی افراد غیرمسئول نسبت به برخی از همین بانوان بدحجاب برخوردهای خشن صورت گرفت که با عکس‌العمل شدید حضرت امام مواجه شد. شیوه‌أ زندگی این شهروندان نیز یک واقعیت

اجتماعی است. اگر این واقعیت اجتماعی را نمی‌پسندیم (که نمی‌پسندیم) مجاز نیستیم خارج از ضوابط شرع و قانون با آنان برخورد کنیم. مجاز نیستیم شیوه‌أ زندگی خود را (که آن را درست و مطابق ضوابط شرعی می‌دانیم) بر آنان تحمیل کنیم. اگر این افراد امروز در رعایت برخی احکام شرعی کوتاهی می‌ورزند مبدا شیوه‌های نادرست و غیرشرعی در مواجهه با ایشان به گونه‌ای به کار گرفته شود که آنان منکر اصل دین شوند.

به عبارت دیگر ما از تبلیغ و گسترش شعاع دینی - از جمله حجاب - به شکل اختیاری حمایت می‌کنیم تا اصل دین و ایمان دینی حفظ شود نه اینکه برای حفظ ظاهری یک فرع دینی اصل ایمان دینی را قربانی کنیم. کوتاه سخن این که برخی میان اصل دین و فروع آن دومی را برگزیده‌اند و باروش برگزیده خود در جامعه دین‌زدایی می‌کنند و برخی روش اول را برگزیده و برآند تمام تلاش و اهتمام خود را برای بقای اصل دین و گوهر شریعت مصروف کنند و اینان از امر به معروف و نهی از منکر تأثیرگذار هیچ‌گونه اجبار و تحمیل کردن را نمی‌فهمند.

علی‌الظاهر در جامعه ما به دلیل تحمیل و اجبار بی‌توجهی به دین در حال گسترش است و در کشورهایی که با آزادی بیشتری با دین برخورد می‌شود توجه به دین روز افزون است. حتی در کشورهایی مانند ترکیه که دارای حکومت لائیک است و در جهت دین‌زدایی از طرق گوناگون و گسترده تلاش شده است اکنون توجه دگراندیشان به دین رو به گسترش می‌نماید.

۳- مضار تحمیل سلیقه‌ای خاص در اموری که شرعاً "بدیل‌های مختلف دارد به مراتب از منافع آن افزونتر است. به عبارت دیگر دین تنوع در آداب و رسوم زندگی را به شرط عدم تضاد با احکام قطعی شریعت و مصالح اجتماعی به رسمیت شناخته است. برخی مصلحت‌اندیشی‌های تنگ‌نظرانه موجب می‌گردد دایره اختیارات مردم در حوزه مباحات یا در محدوده مندوحات یا گستره گزینه‌های متعدد برای انجام واجبات محدود شود و دینداری مردم در کلیشه‌های خاصی منحصر گردد. سوءتدبیر و ضعف در اداره و مدیریت کلان جامعه دینی چه بسا به این بیانجامد که شیوه خاصی به عنوان منش زندگی دینی تبلیغ شود و دیگر شیوه‌ها با طرق غیرشرعی ممنوع گردد. سخن در این است که نحوه مواجهه حاکمیت در این امور محتاج ارزیابی و نقادی مداوم است. پرسش جدی این است که آیا اتخاذ شیوه یکسان‌سازی و تحمیل شیوه خاص در عرصه‌هایی که دین و شرع شیوه‌های متعدد را مجاز می‌شمارد به دیندارتر شدن مردم انجامید یا برخلاف نظر مدیران نتیجه داده است، به بیان واضح‌تر بحث در دو محور خلاصه می‌شود:

الف - تکثر و تنوع و تعدد شیوه‌های زندگی (به شرط عدم تضاد با گوهر دین و احکام قطعی شرعی در جامعه‌ای که اکثریت آن را دینداران تشکیل می‌دهند).

ب - مردود بودن تحمیل شیوه خاصی از میان شیوه‌های مجاز.

۴- در جوامعی که اکثریت آنها را دینداران تشکیل می‌دهند افرادی یافت می‌شوند که شیوه زندگی آنان در مواردی با برخی از احکام شرعی تضاد دارد یعنی در پاره‌ای از اعمال آنان محرماتی به وقوع می‌پیوندد و واجباتی ترک می‌شود. چنین شیوه‌های زندگی منحصر به شهروندان غیرمسلمان (اعم از اهل کتاب رسمی و غیر آن) نیست. در میان مسلمانان نیز دیده می‌شوند یعنی مسلمانانی که علی‌رغم اعتقاد به خدا و پیامبر و قیامت عملاً "در برخی مواضع مقید به احکام شرع نیستند. واضح است که:

اولاً: این گونه سبک‌های زندگی مورد تأیید شارع نیست.

ثانیا": شأن هدایتی دین اقتضا می کند که این گونه افراد را به سوی زندگی دینی راغب و عامل سازد.

ثالثاً": شارع برای ترویج اصل دین نسبت به غیرمسلمانان و تعمیق تقید مسلمانان غیرعامل به احکام دین ضوابط و معیارهایی را مقرر کرده و به کارگیری هر روش و وسیله‌ای را در این دو حوزه مجاز نمی‌شمارد.

رابعاً": مطالعه وضعیت کنونی جامعه و نیز نگاهی به اوضاع جوامع اسلامی گذشته نشان می‌دهد که این شیوه‌های زندگی (که در پاره‌ای موارد با برخی از احکام شرع ناسازگارند) به عنوان یک واقعیت پذیرفته شده‌اند (تأکید می‌کنم که به عنوان یک واقعیت و نه حقیقت). واقعیتی که علی‌رغم میل باطنی دینداران و مشرعان در کنار آنها شکل گرفته و محقق شده است.

۵- امر به معروف و نهی از منکر از مسلمات دینی و احکام اتفاقی شرعی است. امر به معروف و نهی از منکر از جمله مترقی‌ترین پیش‌بینی‌های دینی جهت حفظ شعائر و ارزش‌های اسلامی به‌شمار می‌رود. اما توجه به مواردی که فقهای عظام به عنوان شرایط وجوب امر به معروف و نهی از منکر در نظر گرفته‌اند حاکی از وسعت نظر و عمق بینش دینی است. از جمله شرایط اجماعی امر به معروف و نهی از منکر <احتمال تأثیر امر و نهی> است لذا اگر علم یا اطمینان به عدم تأثیر حاصل شود امر و نهی واجب نیست و تأثیر به معنای پذیرش است که به هیچ وجه با تحمیل سازگار نیست. <معروف> تحمیلی اگر عبادی باشد بدون قصد قربت چگونه معرفی است و منکر نهی شده اگر اجباری باشد با رفع اجبار تأثیر خود را از دست داده چه بسا به مرحله‌ای تندتر منجر شود (برای نمونه رجوع کنید به تحریرالوسیله امام خمینی کتاب امر بالمعروف و النهی عن المنکر القول فی شرائط وجوبها الشرط الثانی ج ۱ ص ۱۴۶۷).

نسبت به افرادی که احتمال تأثیر امر و نهی درباره آنها منتفی است وجوب امر و نهی ساقط است. به بیان دیگر فقها پذیرفته‌اند که چنین افرادی در کنار دینداران می‌توانند وجود داشته باشند. فارغ از بحث نظری و امکان وقوع ما امروز با رقم قابل توجهی از چنین افرادی مواجهیم که در عین اعتقاد به خدا و پیامبر و قیامت به برخی ضوابط عملی دینی پای‌بند نیستند. متأسفانه علی‌رغم میل دینداران این جمع در حال افزایش است. علل و دلایل افزایش دوری آنان از ظواهر شرعی و شعائر دینی و نقش عملکرد مدعیان دین و دستگاه حکومتی در بروز این امر نیز قابل تأمل است. حاکمیت علی‌رغم در اختیار داشتن تمامی ابزارهای تبلیغی آموزشی قضایی و انتظامی متأسفانه در

سوق دادن این گروه به سوی پای‌بندی به شریعت موفق نبوده است. تاکنون بسیاری از مقامات رسمی و روحانی کشور در تریبون‌های رسمی به این واقعیت ناگوار اذعان داشته‌اند که در این ضیق مجال فقط نمونه‌ای از آخرین آنها را یادآور می‌شوم:

<متأسفانه این روزها با اینکه تمام نهادهای تربیتی در اختیار ماست اما مفساد اخلاقی و جنسی و اعتیاد در میان جوانان بیشتر شده است. به علاوه روحانیون کارشناسان و متخصصان باید واقعا" بررسی کنند که چرا با وجود صرف هزینه‌های زیاد در این زمینه وضعیت فرهنگی و تربیتی جوانان و نوجوانان ما به این صورت درآمده است زیرا با این امکانات این انتظار را ایجاد می‌کند که ۹۰ درصد جوانان و نوجوانان ما در مسیر صحیح قرار بگیرند اما این گونه نیست. من واقعا" نسبت به آینده نگران هستم...> (نایب رئیس مجلس خبرگان رهبری کیهان ۲۵ آذر ۱۳۷۸).

به کارگیری برخی شیوه‌های ناصواب و استفاده از خشونت ارباب تحمیل و اجبار در بسیاری موارد به تخریب افراد مورد اشاره انجامیده نتیجه‌آ معکوس در بر داشته است. همه‌أ سخن من این است که:

۱- در مواردی که احتمال تأثیر منفی است و جواب امر به معروف و نهی از منکر ساقط است.

۲- مطالعه شیوه‌های به کار رفته به عنوان امر به معروف و نهی از منکر نشان می‌دهد که بسیاری از این موارد متأسفانه نتیجه‌آ معکوس داشته‌اند.

۳- در چنین مواردی اگر به کارگیری شیوه‌هایی جهت پای‌بندی به شعائر به تنفر و وهن دین می‌انجامد امر و نهی نه تنها واجب نیست بلکه جایز هم نیست (یعنی حرام است).

۴- در چنین مواردی اگرچه تکلیف امر به معروف و نهی از منکر ساقط است اما زمینه‌سازی فرهنگی و فضا سازی جامعه به نحوی که تمایل به سوی دین و شعائر دینی افزایش یابد منتفی نیست.

۵- از قدرت ما خارج است که دیگران را مجبور کنیم به بهشت بروند و آنها را با زور از دوزخ برهانیم. رسالت پیامبران الهی نیز بشارت و انداز و ابلاغ و ارشاد بود نه اجبار. عقل و فطرت بشری نیز در اختیار انسان نهاده شده و خداوند راه و چاه و چراغ را به او نمایانده است. بنابراین در صورت مشاهده افراد بزهکار یا تارک احکام شرع و وظیفه‌آ ما برخورد هدایتی است. رعایت اصول همزیستی و پاسداشت حقوق آنها نیز وظیفه‌آ بزرگتری است که برعهده‌آ ماست.

در این گونه موارد باید بر اقدامات فرهنگی آموزشی ترویجی تبلیغی افزود شیوه‌های موثرتر و نافذتر را به کار گرفت. اما همواره باید به خاطر داشت که دیندارتر کردن مردم با تحمیل و اجبار و خشونت میسر نیست بلکه هنری است از جنس هنر پیامبری و تنها با تأسی به شیوه و سنت و سیره‌آ رحمت للعالمین پاسخ مناسب می‌دهد. مردم باید از درون متحول شوند تا با اختیار آزادی و رغبت دین و پایبندی به احکام دین را انتخاب کنند.

برای کشف معضلات اجتماعی باید با شیوه‌های علمی دردها و آسیب‌ها را شناسایی و سپس برای درمان آن اندیشید. نسبت دادن همه‌آ معضلات فرهنگی به اجانب و برخی نشریات داخلی ما را از شناسایی آسیب‌ها و حل آنها دور می‌کند. مگر در جهان امروز اختلاط فرهنگی عمیق وجود ندارد پس چگونه است که گرایش به حق رو به رشد است. مگر در ایران قبل از انقلاب تبلیغات تمام عیار در اختیار دستگاه شاه و عناصر خود فروخته و با غیرحساس نسبت به مسائل دینی نبود پس چگونه گرایش به حق سرعتی فزاینده داشت.

آری اگر در امر به معروف و نهی از منکر مبنای عمل ما خودسازی نباشد نتیجه نخواهیم گرفت. همان گونه که قرآن کریم بیان فرموده: <تامرون الناس بالبر وتنسون انفسکم> و یا <لم تقولون مالا تفعلون> و یا <کونوا دعاه الناس بغير السننکم>.

۶- از جمله مباحثی که شایسته است مورد بازبینی ارزیابی و مطالعه‌آ جدی واقع شود مسأله‌آ ارزش‌ها در جامعه‌آ دینی است. در چند سال اخیر به عنوان در خطر افتادن ارزش‌ها و به بهانه‌آ دفاع از ارزش‌ها حادثه‌ها آفریده‌اند و روزنامه‌ها بسته‌اند و...

ارزش چیست، ملاک ارزش و ضدارزش کدام است، آیا همه‌آ ارزش‌ها اموری ثابت قدسی و الهی هستند یا حداقل در حوزه‌آ مسائل اجتماعی و سیاسی می‌توان از ارزش‌های نسبی سخن به میان آورد. مراد از ارزش‌های نسبی رعایت مقتضیات زمان و مکان و تأمین مصالح ملی و منافع عمومی در شرایط متفاوت و جهان متغیر است. آنان که در شناخت و تعیین ارزش‌های نسبی در حوزه‌آ عمومی و سیاسی به نوعی قشری‌نگری جمود و صورت‌گرایی مبتلا

هستند و از واقعیات جهان متغیر غفلت می‌کنند و کوتاه‌نظری خود را در عدم شناخت بنیادی دین و مقتضیات زمان و مکان به حساب دین می‌نویسند در واقع به معنویت دین جفا می‌کنند و زمینه‌گستر حذف دین از صحنه عمومی و سیاسی و برپایی جامعه‌ای لائیک هستند.

مدیریت کلان جامعه در عرصه عمومی و سیاسی نیازمند اجتهادی پویا و نگاهی بصیر و نافذ به اهداف و ضوابط دینی و رعایت عقلانیت و واقع‌بینی در مواجهه با جهان بیرونی است. به عنوان مشت نمونه آ خروار به برخی از اموری که به عنوان ارزش مطرح می‌شود اشاره می‌کنم و همه‌أ دلسوزان ملک و میهن را به تأمل در آنها فرا می‌خوانم.

آیا قطع رابطه با یک کشور در هر شرایطی ارزش است، آیا شعار مرگ بر این کشور و آن کشور یک ارزش دینی است یا تقویت کردن قدرت تولید و قطع وابستگی، آیا ایجاد امنیت اقتصادی و حل مشکل بیکاری تورم بی‌ثباتی پول ملی و معضلات معیشتی مردم ارزش است یا پیش گرفتن سیاست‌های احساسی مطالعه نشده شعاری غیرعلمی و در مجموع گسترش زمینه‌های ناامنی و از سرمایه سفره زیرزمینی ارتزاق کردن، آیا اکتفا به شعارهایی از قبیل مرگ بر آمریکا تاکنون چه فایده دینی یا دنیوی برای ملت ما داشته آیا اقتصاد ما را آباد کرده یا سیاست ملی و فرهنگ ما را غنی‌تر ساخته. میزان استقلال اقتصادی سیاسی فرهنگی و اجتماعی یک کشور شاخص‌های مشخص فنی و علمی دارد. صرف شعار واقیعت عقب افتادگی و توسعه‌نیافتگی را حل نمی‌کند. تحقق هدف متعالی استقلال نیازمند تدبیر بصیرت شعور و برنامه‌ریزی است. به عمل کار برآید به سخن‌دانی نیست. با شیوه حرف‌درمانی و شعارمداری نمی‌توان بیماری مزمن وابستگی و عقب‌افتادگی اقتصادی و انفعال فرهنگی و توسعه‌نیافتگی سیاسی را مداوا کرد.

راستی فرق شعار مرگ بر آمریکا با شعار مرگ بر انگلیس و شوروی که روزی لغو شد چیست، اگر ملت‌ها به عنوان مقابله با دولت ایران یا حتی دولت منتخب آن شعار مرگ و نابودی سر دهند و به مقدسات و اعتقادات ما توهین روا دارند پسندیده است، پس عمل به این دستور قرآنی چه می‌شود که می‌فرماید: *حوالا تسبوا الذین یدعون من دون الله فیسوالله عدوا غیر علم* (انعام/۱۰۸). راستی آیا این گونه رفتارها شرعی و به نفع ملت ایران است، آیا طرح شعارهای تند (که گاه به منظور سرپوش نهادن برضعف مدیریت کلان کشور است) مملکت را در انزوا قرار دادن و همه راه‌های سرمایه‌گذاری داخلی و خارجی را ناامن کردن یک ارزش است، آیا ضرب و شتم گردشگران خارجی به نام دفاع از ارزش‌ها اصولاً شرعی و مجاز است، آیا به راستی چنین شعارهایی که نه مبنای شرعی دارد و نه مبتنی بر رعایت مصالح ملی است *«ذکر»* به شمار می‌آید و بر آنها حسنه و ثواب مترتب است *«الم تر الی الذین بدلوا نعمه الله کفر و احوالوا قولهم دارالبوار،»* (ابراهیم/۲۸).

آیا عدم رعایت شأن علم و اهانت حصر و ارباب مراجع دینی ارزش است، آیا اشاعه تملق چاپلوسی و دست‌بوسی ارزش است و گسترش فرهنگ نقادی مطالعه و ارزیابی ضد ارزش است، همه سخن من این است!

در جامعه‌ای که قرار است بر پایه دین و آیین اداره شود در حوزه عمومی و سیاسی ارزش‌ها باید براساس مبانی مترقی دین و مصالح ملی و شناخت واقعیت جهان بیرونی تعیین و تعریف شود و دم به دم مورد ارزیابی قرار گیرد و از جمود و یک‌دندگی به شدت پرهیز گردد.

بگذاریم و بگذریم سخن بسیار است و مجال اندک.

از آنجا که متن کامل دفاعیات خویش را وافی‌ترین پاسخ به حکم صادره (که چیزی جز تکرار همان کیفرخواست نیست) می‌دانم در اینجا فقط به دو نکته بسیار مهم در باب احکام ناروای شبه قضایی و همچنین ملاک عادلانه بودن

یک حکم اشاره می‌کنم.

عوارض تهدید نظام حقوقی جامعه:

در پایان بر من فرض است که توجه قوه محترم قضاییه کشور و حقوقدانان شریف ایران را به این مهم معطوف کنم که امروز دادگاه ویژه روحانیت با زیرساخت غیرقانونی خود اساس حقوق قضایی کشور را با خطری ویران‌ساز مواجه می‌سازد. وقتی تشکیلاتی به صورتی غیرقانونی بنیادهای حقوقی و قضایی را زیر پا می‌گذارد تا جایی که در افکار عمومی به دادگاه فرمایشی و هیأت منصفه فرمایشی فرو می‌غلند ناخواسته بنای باطلی را استوار می‌کند که سنگ را بر سنگ نگاه نمی‌دارد. آنچه که حقوقدانان شریف کشور تلاش می‌کنند دچار ضعف و فتور نشود و همه حرمتی که دستگاه قضایی هر کشوری واجد است و بر همگان فریضه و واجب است که آن حرمت را نگاه دارند همه به معنای اهمیت پاسداشت مفهوم <حق> و <حقوق> است.

وقتی افکار عمومی ببیند دادگاهی آن هم متشکل از روحانیتی که به عنوان صف مقدم پاسداری از ارزش های کشور با تهمت هایی شگرف حقوق را نادیده می‌گیرند. وقتی افکار عمومی ارکان قضایی خود را که از بالاترین مقام مسوول کشور مورد تأیید قرار می‌گیرد اما چنان عمل می‌کند که نتیجه رفتارش را غیرعادلانه می‌داند و آن را فرمایشی می‌نامد چه پیامدهایی به دنبال دارد.

فرمایشی خواندن دستگاه قضایی هنگامی صورت می‌گیرد که شهروندان نمی‌توانند واکنش خود را از طریق حقوقی و قانونی تثبیت نمایند و به عنوان اعتراض مجبور می‌شوند آن رفتار قضایی را به سخره گیرند. این امر مخاطره‌ای جدی برای نظام حقوقی یک کشور و به دنبال آن کلیت ساختار اجتماعی و سیاسی دارد.

مشروعیت و عدالت امری بین‌الادله‌ای است: در عرصه عمومی قوانین بشری و تصمیم‌گیری اگر مردم امری را مشروع ندانند آن امر فاقد مشروعیت است. قضاوتی که با افکار عمومی تعارض داشته باشد نه تنها نامشروع است بلکه به اختلال اجتماعی منتهی می‌شود و این امر برخلاف امنیت ملی و مصلحت عمومی است. مگر دستگاه قضاوت برای حل نزاع و رفع تعارض ایجاد نگردیده است. پس چرا با محاکمات فرمایشی عقاید در جامعه تشنج و التهاب ایجاد می‌کنیم، آیا این رویکرد نقض غرض نیست و با اهداف تشکیل دستگاه قضاوت میانیت ذاتی ندارد، چرا حکم دادگاه از طرف افکار عمومی و قضاوت مردمی با تردید و مخالفت مواجه می‌شود. مگر نه آنکه هر چند فرآیند رأی با پیچیدگی و ظرافت‌های حقوقی همراه است اما نتیجه حکم باید و می‌تواند در معرض ارزیابی عمومی قرار گیرد. عدالت ناشی از حکم عدالتی انتزاعی نیست که تنها صادر کنندگان حکم عادلانه بودن آن را تکرار کنند و افکار عمومی را در مقام ارزیابی هیچ و معدوم بشمارند. عدالت دستگاه قضایی هرچند که دارای پیش فرض‌های حقوقی است که در باره آن اهل فن و حقوقدانان بحث‌های تخصصی صورت می‌دهند اما محصول و فرآیند همه آن بحث‌ها در مقام اجرا باید به نوعی صورت گیرد که اذهان عمومی و افکار عمومی نیز آن رأی و قضاوت را عادلانه بشمارند.

در باره رأی عادلانه نیز باید پذیرفت که وقتی افکار عمومی در برابر رأی قضایی قرار می‌گیرند هر چند از نحوه صدور آن مطلع نیستند اما می‌توانند درباره عادلانه بودن ماهیت آن قضاوت کنند و فلسفه جعل هیأت منصفه در نظام حقوقی جهان و پذیرش آن توسط جمهوری اسلامی نیز همین حقیقت است. اگر تشکیلاتی که نام قضایی بر خود می‌نهد همواره از احکامی برخوردار باشد که دائماً "با رد و اعتراض افکار عمومی مواجه است باید در ماهیت عادلانه بودن خود شک و تردیدی جدی نماید. نمی‌توان تعریفی از عدالت ارائه کرد که آن تعریف در ارتباطی بین‌الادله‌ای عادلانه شمرده نمی‌شود.

عدالت مفهومی است که در ارتباط اجتماعی شکل می‌گیرد و باید دائما "خود را با درک عمومی از آن انطباق دهد. آری می‌تواند درک عدالت خواهانه یک جامعه توسعه و فراخی یابد اما باید این امر حتما" به وصف اجتماعی و بین‌الذلهانی سامان یابد و الا هر نهادی بنا بر تعریف خود قضاوت و داوری خود را می‌تواند عادلانه بشمارد و گوش خود را بر اعتراض عمومی و جمعی ببندد که نفس این عمل خود از رفتاری غیر عادلانه و تصویری معرج از عدالت خبر می‌دهند.

با المتفات به مجموعه سطور پیش‌گفته بسی موجب تأسف است که به نام قضا به نام روحانیت به نام اسلام و بدون در نظر گرفتن عدالت و انصاف و موازین شرعی و قانونی حکمی انشاء شده که جز یک بیانیه سیاسی ضعیف و شعار گونه ارزیابی نمی‌شود.

اینجانب همچنان برادرانه و خیرخواهانه توصیه می‌کنم بار دیگر با اعتنا ورزیدن به آراء و انتقادات عالمان صاحب‌نظران و اندیشمندان جامعه در آنچه کرده‌اید بازنگری کنید. بی‌پایگی و سستی حکم صادره دادگاه ویژه روحانیت و عدم انطباق سراسر آن با شرع و قانون و بالاخره اغراض و مقاصد موجود در تشکیلات ویژه روحانیت برخواننده دقیق و جستجوگر آشکار است و مرا از ادامه استدلال در مورد حکم بی‌نیاز می‌کند. از این رو فطرت دادخواه کسانی را که دل به راه دین و ملت سپرده‌اند به دادخواهی می‌طلبم شایسته نیست در دورانی که حکومت ایران مهر اسلام را بر پیشانی خود دارد بی‌عدالتی و ظلم قضایی چنین آشکار به اجرا در آید و آنان که بر مسند قضا نشسته‌اند با چشمان باز سکوت اختیار کنند و بر این مظلمت دم فروبندند.

اطمینان دارم آنچه در خرداد منتشر کردم و در دفاعیاتم بر زبان راندم و در این نوشتار بدان اشاره شد بخش کوچکی از مطالبات برحق مردم است که خداوند توفیق ابراز آن را بر این بنده کوچک خود عنایت فرمود و رجاء واثق دارم که رضای حضرت حق در ادای وظیفه اصلاح جامعه اسلامی و فریضه نصیحت به ائمه مسلمین بوده است. رنج‌ها مرارت‌ها حبس‌ها و محرومیت‌ها را به یاری خداوند در این راه به جان می‌خرم و فردایی روشن برای ایران عزیز انتظار می‌کشم فردایی که از ظلم قشری‌نگری و خشونت اثری نباشد و رحمت اسلامی همه جا را فرا گرفته باشد.

و ما ارید الا الاصلاح ما استطعت و ما توفیق الا بالله

علیه توکلت والیه انیب

زندان اوین - عبدالله نوری

جمعه ۲ رمضان المبارک ۱۴۲۰ ۲۸/۹/۲۶